ارتباط اصنام و اوثان با ذات انواط و تشابه آن با داستان بنی اسرائیل

نویسنده:
مجاهد دین

عنوان کتاب: ارتباط اصنام و اوثان با ذات انواط و تشابه آن با داستان بنی اسرائیل

عنوان اصلی

نویسنده: مجاهد دین

مترجم:

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: ۱۸ اسفند ۱۳۹۷ ه. ش - ۲ رجب ۱٤٤۰ ه. ق

منبع: www.islamsj.blogspot.com

این کتاب از سایت مجاهد دین دانلود شده است

www.islamsj.blogspot.com

ارتباط اصنام و اوثان با ذات انواط و تشابه آن با داستان بنی اسرائیل

نویسنده:

مجاهد دین

صنم چیست؟[1]

مشرکانی که به تعدد آلهه معتقد بودند، (برای مثال مشرکان عرب که ملائکه را دختران الله می‌دانستند)، برای إله‌هایشان تماثیل و مجسمه‌هایی از جنس سنگ و چوب و طلا و ... می‌ساختند (مانند مجسمۀ اللات و العزی و...) و به این مجسمه‌ها، صنم گفته می‌شود. پس هر صنمی مجسمه است امّا هر مجسمه‌ای صنم نیست. و مشرکان آن مجسمه‌ها را بخاطر سنگ و چوب بودنشان عبادت نمی‌کردند، بلکه مقصود مشرکان از عبادت اصنام، در واقع متوجه ساختن عبادت برای آن إلهی بود که آن صنم در حکم او قرار داشت. برای مثال معتقد بودند که العزی دختر الله و یکی از ملائکه است و برای العزی هم مجسمه‌ای ساخته بودند و معتقد بودند که این مجسمه نمایندۀ العزی است؛ چون مشرکان معتقد بودند إله‌هایشان دارای اصنام و اوثان هستند و عبادت کردن آن اصنام و آن اوثان، در واقع عبادت کردن آن إله است. و همین اعتقاد را نسبت به الله متعال نیز داشتند و وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم مشرکان را دعوت کرد که الله را به تنهایی عبادت کنند، مشرکان از پیامبر صلی الله علیه وسلم خواستند تا الله را برایشان توضیح دهد که از چه جنسی است؟ آیا از طلا است یا از نقره یا از سنگ است یا چوب؟ چنانکه ثعلبی رحمه الله در شأن نزول سورۀ اخلاص آورده است: «وروى أبو ضبيان وأبو صالح عن ابن عباس أن عامر بن الطفيل وأربد بن ربيعة أتيا النبي صلى الله عليه وسلم فقال عامر: الى ما تدعونا يا محمد؟ قال: «الى

۱- برگرفته از فصل دهم کتاب «حقیقت توحید نزد مومنان و رد بر نجدیه در تطهیر شرک مشرکان».

الله سبحانه» فقالا: صفه لنا، أذهب هو أم فضة أم حديد أم من خشب؟ فنزلت هذه السورة، فأرسل الله سبحانه الصاعقة إلى أربد فأحرقته وطعن عامر في خنصره فمات، وقد ذكرت قصتهما في سورة الرعد.

وقال الضحاك وقتادة ومقاتل: جاء ناس من أحبار اليهود الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا: يا محمد صف لنا ربّك لعلنا نؤمن بك فإن الله أنزل نعته في التوراة فأخبرنا به من أي شيء هو من أي جنس أمن ذهب هو أو نحاس أم صفر أم حديد أم فضة؟ وهل يأكل ويشرب؟ وممّن ورث الدنيا؟ ومن يورثها؟ فأنزل الله سبحانه هذه السورة وهي نسبة الله خاصة».

ترجمه: «ابو ضبیان و ابوصالح از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و عامر گفت: ای محمد ما را به سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ فرمود: به سوی الله سبحان. گفتند: او را برای ما وصف کن، آیا از طلا است یا از نقره؟ یا از آهن یا از چوب؟ پس این سوره نازل شد، پس خداوند سبحان صاعقه‌ای بر اربد فرستاد و او را سوزاند و انگشت کوچک عامر زخمی شد و بخاطر آن مرد. و قصهٔ آن دو را در سوره رعد ذکر کردم.

و ضحاک و قتاده و مقاتل می‌گویند: مردمی از احبار یهود نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد پروردگارت را برای ما وصف کن، شاید به تو ایمان آوردیم، چرا که خداوند ویژگی‌های خودش را در تورات نازل کرده است و ما را به آن خبر داده است. او از چه چیزی است؟ یعنی از چه جنسی است؟ آیا از طلا

است یا از مس یا از روی یا از آهن یا از نقره؟ و آیا می‌خورد و می‌آشامد؟ و دنیا را از که به ارث برده است و چه کسی از او ارث می‌برد؟ پس خداوند سبحان این سوره را نازل کرد».[۱]

پس مشرک رابطۀ محکم و ناگسستنی بین إله و صنم قائل است، اینکه آن إله در آن صنم حلول کرده است، انگار که إله همانند یک روح است و صنم همانند یک جسم و این روح در این جسم حلول کرده یا مقیم گشته است. وگرنه هرگز یک مشرک یک تخته‌سنگ یا چوب را بخاطر سنگ و چوب بودنش عبادت نمی‌کند و به عنوان إله خود نمی‌گیرد، بلکه معتقد بود که این سنگ و یا چوبی که تراشیده شده است و به شکل مجسمه و تمثال در آمده است، صنمی و رمزی برای آن إله است و عبادت کردن این صنم در واقع متوجه ساختن عبادت برای إلهی است که این صنم به عنوان رمزی از آن إله می‌باشد، از این رو مشرک فرقی بین صنم و إله قائل نیست، چراکه هردو را یکی می‌داند.

درخواست بنی اسرائیل که به موسی گفتند: برای ما (نیز) إلهی قرار ده، همانگونه که آن‌ها إله‌هایی دارند

در قرآن دربارۀ بنی اسرائیل چنین آمده است: ﴿وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ١٣٨﴾ [الأعراف: ۱۳۸]

«و ما بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، آنگاه بر گروهی گذشتند که اطراف اصنام خود با تواضع و فروتنی گرد آمده بودند. گفتند: ای موسی! برای ما (نیز) إلهی قرار ده، همان‌گونه

۱- تفسیر الکشف والبیان عن تفسیر القرآن از ثعلبی، ج ۱۰ صص ۳۳۲-۳۳۳.

که آن‌ها إله‌هایی دارند. (موسی) گفت: حقا، شما گروهی نادان و جاهل هستید (و عظمت الله را نمی‌دانید)».

در نوع تفکر بنی اسرائیل، چنین بود که إله همان صنم است. یعنی بر قومی گذر کردند که نزد اصنامی اعتکاف کرده بودند و صنم نیز مجسمه‌ای است که مشرک معتقد است إله در آن حلول کرده یا رمزی برای إله است، و بنی اسرائیل نگفتند: ای موسی إلهی غیر از الله خالق آسمان‌ها و زمین برای ما قرار بده تا او را بجای الله و من دون الله عبادت کنیم! بلکه در واقع بنی اسرائیل گفتند: ای موسی به همان شکلی که آن‌ها برای إله‌هایشان صنم‌هایی دارند برای ما نیز صنمی از الله قرار بده تا آن صنم را با چشم سر ببینیم و آن صنم را عبادت کنیم و مقصودمان از عبادت آن صنم، عبادت کردن الله خالق آسمان‌ها و زمین باشد.

امام بغوی رحمه الله در تفسیر آیهٔ فوق می‌گوید: «فَقَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ، قالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنا إِلهاً، أَيْ: مِثَالًا نَعْبُدُهُ كَما لَهُمْ آلِهَةٌ، وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ شَكًّا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي وَحْدَانِيَّةِ اللهِ، وَإِنَّمَا مَعْنَاهُ اجْعَلْ لَنَا شَيْئًا نُعَظِّمُهُ وَنَتَقَرَّبُ بِتَعْظِيمِهِ إِلى اللهِ وَظَنُّوا أَنَّ ذَلِكَ لَا يَضُرُّ الدِّيَانَةَ وَكَانَ ذَلِكَ لِشِدَّةِ جَهْلِهِمْ. قالَ مُوسَى: إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ، عَظَمَةَ اللهِ».

ترجمه: «بنی اسرائیل هنگامی‌که چنین چیزی را دیدند، {گفتند: ای موسی برای ما إلهی قرار بده} یعنی: تمثالی قرار بده تا عبادتش کنیم {همان‌گونه که آن‌ها إله‌هایی دارند} و چنین چیزی شک‌کردن بنی اسرائیل در وحدانیت الله نبود، بلکه همانا معنایش این است که برای ما چیزی قرار بده تا آن را تعظیم بداریم و با تعظیم کردنش به سوی الله تقرب بجوییم. و گمان کردند که چنین چیزی ضرری به دیانت

نمی‌رساند و این بخاطر شدت جهالتشان بود. موسی گفت: {حقا، شما گروهی نادان و جاهل} نسبت به عظمت الله {هستید}».[۱]

و یکی از عللی که مشرکان را در طول تاریخ به اتخاذ اصنام، (یعنی ساختن مجسمه برای إله‌هایشان) کشانده است، این باور بوده که آنان إلهی که دیده نشود و در دسترس نباشد را دوست نداشتند عبادت کنند، برای همین برای إله‌هایشان صنم قرار می‌دادند. و به این خاطر بود که قوم بنی اسرائیل به موسی علیه السلام می‌گفتند: ﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ٥٥﴾ [البقرة: ۵۵]

«و (به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه الله را آشکارا ببینیم پس صاعقه شما را گرفت، در حالی‌که می‌نگریستید».

خلاصه بنی اسرائیل از دریا عبور کرد و قومی را دیدند که اصنامی به شکل مجسمۀ گاو را می‌پرستند، چنانکه ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: وَكَانُوا يَعْبُدُونَ أَصْنَامًا عَلَى صُوَرِ الْبَقَرِ، فَلِهَذَا أَثَارَ ذَلِكَ شُبْهَةً لَهُمْ فِي عِبَادَتِهِمُ الْعِجْلَ بَعْدَ ذَلِكَ».

ترجمه: «ابن جریج می‌گوید: آن‌ها (یعنی کسانی که بنی اسرائیل بعد از گذر کردن از دریا آن‌ها را دیدند) اصنامی در شکل و مجسمۀ گاو را عبادت می‌کردند، و برای همین این شبهه‌ای شد برایشان که بعد از آن گوساله را عبادت کردند».[۲]

۱- تفسیر البغوی، ج ۲ ص ۲۷۹.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳ ص ۴۶۷.

و سامری در مدت زمانی که موسی علیه السلام به میعادگاه رفته بود، گوساله‌ای قرار داد و ادعا کرد که این گوساله، صنم الله است و موسی بیان‌کردنِ آن را فراموش کرده بود. در واقع سامری برای بنی اسرائیل إلهی من دون الله و إلهی غیر از إله موسی نیاورده بود، بلکه ادعا کرد که این گوساله همان إله شما و إله موسی است؛ چنانکه در قرآن آمده است: ﴿فَأَخۡرَجَ لَهُمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٞ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ٨٨﴾ [طه: ۸۸]

«آنگاه (سامری) برای آن‌ها مجسمۀ گوساله‌ای که صدایی (چون صدای گوساله) داشت، پدید آورد، پس (سامری و پیروانش به مردم) گفتند: این إله شما، و إله موسی است، که آن را فراموش کرده است».

و خداوند اتخاذ گوساله به عنوان صنم برای الله را بر آنان نکوهش کرده است نه اتخاذ إلهی غیر از الله را. و اگرچه قرار دادن صنم برای الله و عبادت‌کردن آن صنم در واقع عبادت کردن چیزی غیر از الله است، اما در نگاه بنی اسرائیل آن صنم همان الله بود و ادعا نکردند که آنها إلهی غیر از الله قرار داده‌اند بلکه برای الله فقط صنمی در شکل گوساله قرار دادند. پس خداوند اتخاذ گوساله به عنوان صنم برای الله را بر آنان نکوهش کرده است نه قرار دادن إلهی غیر از الله را، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ وَٰعَدۡنَا مُوسَىٰٓ أَرۡبَعِينَ لَيۡلَةٗ ثُمَّ ٱتَّخَذۡتُمُ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ٥١﴾ [البقرة: ۵۱]

«و (به یاد آورید) هنگامی‌را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم، آنگاه شما بعد از او گوساله را (به پرستش) گرفتید، در حالی‌که ستمکار بودید».

و می‌فرماید: ﴿يَسۡـَٔلُكَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيۡهِمۡ كِتَٰبٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِۚ فَقَدۡ سَأَلُواْ مُوسَىٰٓ أَكۡبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوٓاْ أَرِنَا ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ بِظُلۡمِهِمۡۚ ثُمَّ ٱتَّخَذُواْ

ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَعَفَوۡنَا عَن ذَٰلِكَۚ وَءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينٗا ١٥٣﴾ [النساء: ۱۵۳]

«اهل کتاب (= یهودیان) از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان (یکجا) بر آن‌ها نازل کنی، همانا آن‌ها از موسی، بزرگ‌تر از این را خواستند و گفتند: الله را آشکارا به ما نشان بده پس بخاطر این ظلم و ستمکاری شان صاعقه آن‌ها را فرو گرفت، سپس بعد از آنکه معجزه و دلایل روشن برایشان آمد، گوساله را (به خدائی) گرفتند، و ما از آن گناه در گذشتیم (و بخشیدیم) و به موسی حجت (و برهان) آشکاری دادیم».

پس آنان گوساله را به عنوان إلهی من دون الله نپرستیدند و از موسی نخواستند که بعد از آنکه الله آنان را از دست فرعون نجات داد و آنان را از دریا گذرانید و بعد از آن نعمت‌هایی که به آنان داد، بیایند و به موسی بگویند: ای موسی الله خالق آسمان‌ها و زمین و پروردگار جهانیان را نمی‌خواهیم و بجای او إلهی من دون الله برای ما قرار بده و یا به همراه الله، إله دیگری نیز برای ما قرار بده تا او را عبادت کنیم! بلکه سخن بنی اسرائیل به این معنا بود که: ای موسی صنمی از الله قرار بده همانطور که آن‌ها اصنامی دارند و صنم در نزد آنان دقیقا همان إله بود. پس اصرار بنی اسرائیل بر دیدن مستقیم الله با چشم سر در این دنیا و نیز دیدن قومی که صنم‌هایی به شکل گاو می‌پرستیدند آنان را حمل بر این کرد که سامری برای آنان مجسمه‌ای از گوساله بسازد و ادعا کند این همان إله شما و إله موسی است که موسی از آن غفلت ورزیده است.

فخر رازی دربارهٔ ﴿فَنَسِيَ﴾ [طه: ۸۸] می‌گوید: «أَنَّ هَذَا قَوْلُ السَّامِرِيِّ وَصَفَ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْمَعْنَى أَنَّ هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ مُوسَى أَنَّ هَذَا هُوَ الْإِلَهُ فَذَهَبَ يَطْلُبُهُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَهُوَ قَوْلُ الْأَكْثَرِينَ».

ترجمه: «این، سخن سامری است که موسی علیه السلام را به آن وصف کرده است و معنایش این است که این (گوساله) إله شما و اله موسی است و موسی فراموش کرده که این همان إله است و رفته و او را در جایی دیگر (یعنی در میعادگاه کوه طور) طلب کند. و این قول، قول اکثریت است».[۱]

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۲ ص ۹۰.

وثن چیست؟

پیشتر صنم را تعریف کردیم اینکه مجسمه‌ای در صورت انسان و یا حیوان است، امّا وثن: و آن چیزی است که الزاما در صورت و شکل انسان و یا حیوان نیست، بلکه می‌تواند سنگی یا غاری یا عیدگاهی یا معبدی یا درختی یا هرچیز دیگری باشد که مشرک معتقد است آن چیز ارتباطی غیر منفک با إله دارد، برای مثال غاری است که معتقد است إله در آن اقامت داشته است یا سنگی است که معتقد است إله بر روی آن نشسته است یا معبدی است مانند معبد العزی در نخله[1] و معبد اللات در طائف که همانند کعبه، بر روی آن پرده می‌انداختند، یا درختی است که معتقد است إلهش در آن حلول کرده است. و با این اعتقاد وقتی به چنین وثن‌هایی تبرک می‌گیرد، در واقع تبرک را از آن سنگ و چوب نمی‌داند، بلکه از آن إلهی می‌داند که این اشیاء، وثن‌های آن إله تلقی می‌شوند. و ممکن است مشرکان وثن‌های متعددی برای صنم واحدی داشته باشند، مثلاً برای صنم اللات، اوثان گوناگونی از صخره‌سنگ‌ها و درخت‌ها و عیدگاه‌ها و غیره قرار داده باشند.

حدیث ذات انواط

و داستان ذات انواط مشابه داستان بنی اسرائیل است چنانکه در حدیث ابو واقد اللیثی رضی الله عنه آمده است: «خرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى حُنَيْنٍ -وَنَحْنُ حُدَثَاءُ عَهْدٍ بِكُفْرٍ-، ولِلْمُشْرِكِينَ سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عِنْدَهَا، ويَنُوطُونَ بِهَا

۱- نخله، ناوی وادی در اطراف مکه است.

أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا: ذَاتُ أَنْوَاطٍ، قَالَ: فَمَرَرْنَا بِالسِّدْرَةِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ, اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآله وَسَلَّمَ: اللهُ أَكْبَرُ، آن‌ها السُّنَنُ، قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ١٣٨﴾ [الأعراف: ۱۳۸]، لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ».

ترجمه: «ما در حالی که تازه مسلمان شده بودیم، با رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی حنین می‌رفتیم. مشرکان آن دیار، درخت سدری داشتند که پیوسته در کنارش به عبادت می‌پرداختند و سلاح‌های خود را برای تبرک به آن آویزان می‌کردند. از این‌رو به "ذات انواط" مشهور شده بود. ما به رسول الله گفتیم: برای ما نیز ذات انواط، قرار دهید. رسول الله فرمود: الله اکبر! این، روش پیشینیان است؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، گفتید: همانگونه که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: {(ای موسی!) همانطور که آنان إله هایی دارند، برای ما نیز إلهی قرار بده. موسی گفت: حقا، شما گروهی نادان و جاهل هستید} (سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود): شما نیز از روش‌های آنان پیروی خواهید کرد».[۱]

انواط از نیاط آمده است و به معنای آنچه است که چیزی به آن آویزان می‌کنند، و منظورشان از ذات انواط، درخت سدری بود که مشرکان اسلحه‌هایشان را برای متبرک ساختن به آن آویزان می‌کردند. و این درخت سدری که به ذات انواط مشهور

۱- نگا: المعجم الکبیرِ الطبرانی، ج ۳ ص ۲۴۴، (۳۲۹۱) و لفظ حدیث از اوست، سنن ترمذی (۲۱۸۰)، مسند الحمیدی (۸۴۸)، معرفة الصحابة ابي نعيم (۲۰۲۱)، مسند احمد (۲۱۹۵۲)، تفسیر الطبری (۱۵۰۵۶)، مسند ابویعلی الموصلی (۱۴۴۱)، مسند ابو داود الطیالسی (۱۳۴۶)، صحیح ابو حاتم (۶۷۰۲).

بود، وثنی برای بت اللات و در نزدیکی طائف قرار داشت، چنانکه در روایت ابو حاتم در تفسیرش به این اشاره شده که این درخت بین حنین و طائف قرار داشت[۱] و اللات بت مردم طائف بود و مشرکان آن درخت را به مجرد درخت بودنش عبادت نمی‌کردند، بلکه آن درخت وثنی برای إلهشان اللات بود و آن‌ها این وثن را عبادت می‌کردند و از آن تبرک می‌گرفتند نه مجرد درختی را. و کسانی که تازه مسلمان شده بودند از این حقیقت که جایز نیست الله، صنم یا وثن داشته باشند، بی‌خبر بودند و بعد از اینکه ذات انواط مشرکان را دیدند، به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: ای رسول خدا برای ما نیز ذات انواطی قرار بده تا از خلال آن به برکت الله برسیم، دقیقاً مشابه سخن بنی اسرائیل که وقتی از دریا گذر کردند و قومی را دیدند که اصنامی دارند به پیامبرشان موسی علیه السلام گفتند، برای ما نیز صنمی از الله قرار بده همانطور که آن‌ها اصنامی برای إله‌هایشان دارند و چنانکه پیشتر گفته شد محال است که بنی اسرائیل درخواست إلهی من دون الله و خدایی جز الله کرده باشند، بلکه درخواست صنمی از الله کردند تا با عبادت کردن آن صنم در واقع الله را عبادت

۱- حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي فُدَيْكٍ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّهُ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ، صلى الله عليه وسلم، عَامَ الْفَتْحِ وَنَحْنُ أَلْفُ وَنَيِّفٌ فَفَتَحَ اللَّهُ لَهُ مَكَّةَ وَحُنَيْنَ حَتَّى إِذَا كُنَّا بَيْنَ حُنَيْنٍ وَالطَّائِفِ أَرْضُ شَجَرٍ، مِنْ سِدْرَةٍ كَانَ يُنَاطُهَا السِّلاحُ فَسُمِّيَتْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، وَكَانَتْ تُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ، صلى الله عليه وسلم، صَرَفَ عَنْهَا فِي يَوْمٍ صَائِفٍ إِلَى ظِلٍّ هُوَ أَدْنَى مِنْهَا، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ: اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صلى الله عليه وسلم: (أَنَّهَا السُّنَنُ؛ قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ كَمَا قالت بنوا إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۵ ص ۱۵۵۴، حدیث ۸۹۱۰].

کرده باشند. و چون علم پیدا کردن به این موضوع که: «جایز نیست الله، برای خود صنم یا وثن داشته باشد»، جز با حجت رسالیه دانسته نمی‌شود و چون علم داشتن به آن جزو اصل دینی نیست که در فطرت آدمی وجود دارد، برای همین درخواست کنندگان ذات انواط تکفیر نشدند و مانعی که در تکفیر آنان وجود داشت، تازه مسلمان بودنشان و نزدیک بودنشان به عهد کفر بود. به عبارتی دیگر حجت رسالیه دربارۀ این موضوع بر آنان اقامه نشده بود. و قبلاً در کتاب غلو دروازۀ انحراف در دین به طور مفصل به این مساله و حکم انواع جهل، پرداخته‌ام.

پس آن‌ها مشرکانی بودند که تازه مسلمان شده بودند و بخاطر نزدیک بودنشان به زمان کفر، گمان کردند که جایز است الله نیز برای خود وثنی و ذات انواطی داشته باشد و از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست کردند که ذات انواطی برایشان قرار بدهد تا آن ذات انواط را عبادت کنند و مقصودشان عبادت کردن الله باشد. و مشرکان از آن ذات انواط صرفاً تبرک نمی‌گرفتند و قضیه صرفاً تبرک نبود، بلکه آن درخت را حقیقتا عبادت می‌کردند، چون وثنی برای إلهشان بود و عبادت آن درخت در واقع در نزدشان عبادت همان إلهشان بود. و در روایات نیز به عبادت شدن آن درخت اشاره شده است چنانکه ابن ابی حاتم در تفسیرش از عمرو بن عوف المزنی رضی الله عنه تخریج کرده است که گفت: «غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ، صلی الله علیه وسلم، عَامَ الْفَتْحِ وَنَحْنُ أَلْفُ وَنَيِّفٌ فَفَتَحَ اللَّهُ لَهُ مَكَّةَ وَحُنَيْنَ حَتَّى إِذَا كُنَّا بَيْنَ حُنَيْنٍ وَالطَّائِفِ أَرْضُ شَجَرٍ، مِنْ سِدْرَةٍ كَانَ يُنَاطُهَا السِّلاحُ فَسُمِّيَتْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، وَكَانَتْ تُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ، صلی الله علیه وسلم، صَرَفَ عَنْهَا فِي يَوْمٍ صَائِفٍ إِلَى ظِلٍّ هُوَ أَدْنَى مِنْهَا، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ: اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، فَقَالَ رَسُولُ

اللّهِ، صلی الله علیه وسلم: آن‌ها السُّنَنُ؛ قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ كَمَا قالت بنوا إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةً﴾».

ترجمه: «همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح غزوه کردیم و حدود هزار و اندی بودیم و خداوند برای پیامبرش مکه و حنین را فتح کرد تا اینکه ما بین حنین و طایف بودیم در آنجا درخت سدری بود که اسلحه به آن آویزان می‌کردند و به ذات انواط نامیده شده بود و به جای الله عبادت می‌شد. هنگامی‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را دید روزی آفتابی و گرم بود و به نزد آن نرفت و به زیر سایهٔ درخت دیگری که از آن کوچکتر بود رفت. و مردی به پیامبر گفت ای رسول الله برای ما نیز ذات انواطی قرار بده همانطور که اینها ذات انواط دارند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: این روش پیشینیان است؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، گفتید همانگونه که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: {(ای موسی!) همانطور که آنان إله هایی دارند، برای ما نیز إلهی قرار بده}».[1]

و محال ممکن است که آن تازه مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست إلهی غیر از الله کرده باشند! بلکه آنان درخواست صنم یا وثنی از الله کردند تا با عبادت کردن آن صنم یا وثن، در واقع الله را عبادت کرده باشند و چون علم پیدا کردن به اینکه جایز نیست الله صنم یا وثنی برای خود داشته باشد جز با حجت رسالیه دانسته نمی‌شود و چون علم داشتن به آن جزو اصل دین نیست که در فطرت آدمی وجود داشته باشد، برای همین تکفیر نشدند و جهل به حکم آن داشتند. امّا بعد از اقامهٔ حجت بر آنان توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم و بعد از

۱- تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۵ ص ۱۵۵۴، حدیث ۸۹۱۰.

اینکه علم به چنین چیزی پیدا کردند اگر چنین درخواستی می‌کردند بدون شک تکفیر می‌شدند.

و بدون شک در اصل دین که توحید و یکتا پرستی است، جهل، عذر نمی‌باشد و هرکسی از روی جهل غیر الله را عبادت کند مشرک است، امّا مسالهٔ مهم در اینجا این است که حدیث ذات انواط بیانگر این مطلب نیست که آن‌ها درخواست عبادت غیر الله را کرده باشند. و کسانی که اعتقاد به عذر به جهل در شرک اکبر دارند، چون این حدیث را درست فهم نکرده‌اند، به این حدیث استناد می‌کنند و می‌گویند صحابه‌ای که تازه مسلمان شده بودند درخواست عبادت غیر الله کرده! و پیامبر نیز آنان را تکفیر نکرده و لذا نتیجه این می‌شود که در شرک اکبر عذر به جهل وجود دارد! و کارشان به جایی می‌رسد که هیچ مشرکی را تکفیر نمی‌کنند و همواره می‌گویند عذر به جهل دارند! و زبان حال اینها این است که جهل بهتر از علم است، چرا که جاهل بخاطر جهلی که دارد معذور است و مسیر او در نهایت به بهشت ختم می‌شود و جلوی اقامهٔ حجت بر جاهلان را می‌گیرند از خوف اینکه مبادا از روی علم آن را انکار کنند و به دوزخ بروند! پس در نزد اینها، جاهل بودن و جاهل ماندن بهتر از عالم بودن و عالم شدن است!

و در مقابل این افراد، گروه دیگری وجود دارند (که منتسب به دعوت نجد هستند)، که بر خلاف گروه اول، اعتقاد به عدم عذر به جهل در اصل دین و شرک اکبر دارند، (و همین هم درست است) اما این این گروه در توجیه این حدیث به اشتباه رفته اند و می‌گویند که:

آن صحابه درخواست تبرک را بوسیلهٔ ذات انواط خواسته‌اند نه از خود ذات انواط، لذا این حدیث را حمل بر شرک اصغر می‌کنند، و می‌گویند: «بنی اسرائیل درخواست

مشابهت با مشرکین کردند؛ امّا در شرک اکبر، و آن‌ها نیز درخواست مشابهت با مشرکین کردند؛ امّا در شرک اصغر!».[1]

و این توجیه اشتباهی است چراکه:

اولا: درخواست تبرک بوسیلۀ یک چیز با این اعتقاد که خداوند آن را مقرر کرده و به اذن الله متبرک است، شرک اصغر محسوب نمی‌شود. به عبارتی دیگر خطا در تشخیص وسیله شرک محسوب نمی‌شود.

و دوما: پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست آن تازه مسلمانان را دقیقا همانند درخواست بنی اسرائیل دانسته است و تفاوت قرار دادن بین این دو به این شکل که بنی اسرائیل درخواست مشابهت با مشرکین در شرک اکبر کرده‌اند امّا آن تازه مسلمانان درخواست مشابهت با مشرکین در شرک اصغر کرده‌اند، سخنی بی‌دلیل و تحکمی از جانب خود و پیش دستی کردن بر الله و رسولش محسوب می‌شود. و پیامبر صلی الله علیه وسلم قسم یاد کرد که آنان به همانند سخن بنی اسرائیل را گفته‌اند. امّا متاسفانه علمای دعوت نجد به جای اینکه عقیدۀشان را از نصوص بگیرند، به جایش نصوص را با عقیدۀشان همسو کرده و تغییر داده و مفهوم احادیث را تغییر می‌دهند تا با چارچوب عقایدشان سازگار شود!

و محمد بن عبد الوهاب بعد از آنکه حدیث ذات انواط را در باب تبرک به درخت یا سنگ یا امثال آن‌ها می‌آورد، در خلاصۀ مسائلی که در آن باب آمده است می‌گوید: «المسألة الثالثة: كونهم لم يفعلوا... المسألة الحادية عشر: أن الشرك فيه: أكبر، وأصغر لأنهم لم يرتدوا بهذا».

۱- العذر بالجهل تحت المجهر الشرعي، ص ۲۹۷.

ترجمه: «مسألۀ سوم: آن‌ها چیزی را که از رسول الله صلی الله علیه وسلم درخواست کردند، انجام ندادند... مسأله یازدهم: این درخواست، شرک اصغر به حساب آمد، نه شرک اکبر؛ زیرا با طرح این درخواست، مرتد به‌شمار نیامدند».[۱]

می‌گویم: این سخنش که درخواست کردند امّا انجام ندادند، سخنی باطل است، چراکه اگر انجام می‌دادند فقط زیاده در کفر محسوب می‌شد و مجرد درخواستشان بیانگر اعتقادشان می‌باشد و اعتقاد به داشتن صنم برای الله کفر است اگرچه شخصی در طول عمر خود هرگز صنمی برای الله قرار ندهد و بلکه به مجرد اعتقاد کفری که دارد کافر محسوب می‌شود. امّا آن‌ها بخاطر اینکه تازه مسلمان بودند و اینکه علم به چنین چیزی با حجت رسالیه فهمیده می‌شود، و جهل به حکم آن داشتند، تکفیر نشدند وگرنه سخنشان کفر اکبر بود. و اینکه می‌گوید چون مرتد به حساب نیامدند پس درخواسشان شرک اصغر بوده است، از سخن قبلی‌اش باطل‌تر است؛ چون همانطور که گفتیم آن‌ها درخواست وثنی برای الله کردند و اعتقاد به داشتن وثن برای الله کفر است و علم داشتن به چنین چیزی با حجت رسالیه فهمیده می‌شود و علت عدم تکفیر آنان جهل آنان به حکم آن و تازه مسلمان بودنشان بود و لذا تکفیر نشدند. پس تکفیر نشدند امّا نه به این خاطر که درخواست آن‌ها کفر نبود، و یا درخواست آن‌ها شرک اصغر بود؛ چنانکه نجدیه چنین فهم کرده‌اند، بلکه تکفیر نشدند به این خاطر که در چیزی خطا کرده بودند که حجت رسالیه درباره‌اش به آنان ابلاغ نگشته بود.

خلاصۀ کلام دربارۀ حدیث ذات انواط:

۱- كتاب التوحيد -باب من تبرك بشجر أو حجر ونحوهما

- ✓ آن‌ها درخواست الهی من دون الله نکردند، بلکه درخواست وثنی برای الله کردند، همانطور که مشرکان ذات انواط را وثنی برای إلهشان می‌دانستند تا از خلال عبادت کردن آن وثن، به برکت آن إله دست یابند.
- ✓ اعتقاد به داشتن وثن یا صنم برای الله کفر است، امّا چون از مسائلی بود که علم به آن جز با حجت رسالیه فهمیده نمی‌شود، لذا آن تازه مسلمانان تکفیر نشدند، و مشابه این موضوع، داستان آن مردی است که اصل صفت قدرت خداوند و اصل برانگیخته شدن مردگان در قیامت توسط خداوند را قبول داشت، امّا در جزئیات قدرت خداوند جهل داشت و گمان کرد که اگر جسدش سوزانده شود و خاکسترش به آب و باد انداخته شود، خداوند نمی‌تواند او را جمع آوری و زنده کند، امّا با این حال خداوند او را بخشید.

چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وَكُنْت دَائِمًا أَذْكُرُ الْحَدِيثَ الَّذِي فِي الصَّحِيحَيْنِ فِي الرَّجُلِ الَّذِي قَالَ: " {إذَا أَنَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ثُمَّ اسْحَقُونِي، ثُمَّ ذروني فِي الْيَمِّ فَوَاَللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيَّ لَيُعَذِّبَنِي عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدًا مِنْ الْعَالَمِينَ، فَفَعَلُوا بِهِ ذَلِكَ فَقَالَ اللَّهُ لَهُ: مَا حَمَلَك عَلَى مَا فَعَلْت. قَالَ خَشْيَتُك: فَغَفَرَ لَهُ} ". فَهَذَا رَجُلٌ شَكَّ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَفِي إعَادَتِهِ إذَا ذُرِّيَ، بَلْ اعْتَقَدَ أَنَّهُ لَا يُعَادُ، وَهَذَا كُفْرٌ بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ، لَكِنْ كَانَ جَاهِلًا لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ وَكَانَ مُؤْمِنًا يَخَافُ اللَّهَ أَنْ يُعَاقِبَهُ فَغَفَرَ لَهُ بِذَلِكَ. وَالْمُتَأَوِّلُ مِنْ أَهْلِ الِاجْتِهَادِ الْحَرِيصُ عَلَى مُتَابَعَةِ الرَّسُولِ أَوْلَى بِالْمَغْفِرَةِ مِنْ مِثْلِ هَذَا».

ترجمه: «و من دائما آن حدیثی که در صحیحین آمده است را ذکر می‌کنم دربارۀ آن مردی که گفت: {هرگاه من مردم پس مرا بسوزانید سپس خاکستر کنید سپس

به باد دهید، چراکه به خدا سوگند اگر خداوند بر من دست یابد حتما من را چنان عذابی می‌دهد که کسی از عالمیان را عذاب نداده باشد. پس با او چنان کردند، سپس خداوند (در قیامت) به او گفت: چه چیزی تو را بر انجام چنین کاری حمل نمود؟ گفت: از ترس تو. پس خداوند او را بخشید}. و این مرد در قدرت خداوند و در بازگرداندش در صورتی که خاکستر شود شک داشت، بلکه معتقد بود که او (در چنین حالتی) بازگردانده نمی‌شود و این به اتفاق مسلمانان کفر است، لیکن چون جاهل بود و این را نمی‌دانست و چون مومن بود و از الله می‌ترسید که مجازاتش کند، پس خداوند به این خاطر او را بخشید. و شخص تأویل کننده از اهل اجتهادی که بر متابعت از رسول حریص می‌باشد، نسبت به چنین کسی، اولی‌تر به بخشیده شدن است».[۱]

- ✓ در اصل دین که داشتن توحید و ترک شرک است، عذر به جهل وجود ندارد و صحابه‌ای که در این حدیث یاد شده‌اند و تازه مسلمان شده بودند دچار شرک اکبر نشده بودند و اصل دینشان را نقض نکرده بودند. و لذا کسانی که برای مرتکب شرک اکبر، عذر به جهل قائل می‌شوند و اسم مشرک را بر او ثابت نمی‌کنند و برای خود به این حدیث استناد می‌کنند، در واقع به چیزی که اصلاً دلیل محسوب نمی‌شود استناد کرده‌اند.
- ✓ صحابه‌ای که در این حدیث درخواست ذات انواط کردند، دقیقاً همانند بنی اسرائیلی بودند که درخواست صنم کرده بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در پاسخ به درخواست آنان فرمود: «قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ

۱- مجموع الفتاوی ج ۳ صص ۲۳۰-۲۳۱.

بَنُو إِسْرَائِيلَ: ﴿ٱجْعَل لَّنَآ إِلَـٰهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ۱۳۸﴾».

پس حمل حدیث ذات انواط به شرک اصغر اشتباه است، چراکه سوگند به خداوند که درخواست آنان همانند درخواست بنی اسرائیل بود و لازمهٔ چنین سوگند خوردنی از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم و لازمهٔ چنین همانندی، این است که اگر درخواست بنی اسرائیل شرک اکبر باشد پس درخواست آن تازه مسلمانان هم شرک اکبر باشد. پس محمد بن عبد الوهاب بنا بر چه دلیل و قرینه و حجتی، درخواست آن تازه مسلمانان را به شرک اصغر حمل می‌نماید؟ آیا می‌خواهد به زعم و گمان خودش صحابه را از ارتکاب به شرک اکبر تنزیه نموده باشد؟! در حالی که مشکل از فهم اشتباه نجدیه است و حقیقت این است که نه درخواست آن تازه مسلمانان و نه درخواست بنی اسرائیل، هیچ کدام شریک قرار دادن برای الله و پرستیدن الهی دیگر به همراه الله نبود. نه شرک اکبر بود و نه شرک اصغر. بلکه کفر بود. و اینطور نیست که ابن باز گمان می‌کند که بنی اسرائیل درخواست إلهی من دون الله کرده‌اند و می‌گوید: «ومن ذلك قصة بني إسرائيل مع السامري حينما وضع لهم من حليهم عجلاً ليعبدوه من دون الله فزين لهم الشيطان عبادته مع ظهور بطلانها»؛ «و از آن جمله، داستان بنی اسرائیل با سامری است آنگاه که سامری برایشان از گنجینه‌هایشان

گوساله‌ای ساخت تا بجای الله عبادتش کنند و شیطان عبادت آن را برایشان زینت داد با اینکه باطل بودن عبادت آن آشکار بود».[1]

چنانکه می بینید، بن باز گمان می‌نماید که سامری إلهی غیر از الله و من دون الله برای بنی اسرائیل ساخته بود! که باطل بودن این سخن را توضیح دادیم.

پس اتخاذ صنم برای الله کفر است و بنی اسرائیل درخواست إلهی من دون الله نکرد و سامری إلهی غیر از الله برای آنان قرار نداد، بلکه ادعا کرد این گوساله، صنم همان إله شما و إله موسی است. و آن تازه مسلمانان درخواست إلهی من دون الله و شریکی برای الله نکردند، بلکه درخواست وثنی از الله کردند که با عبادت کردن آن وثن در واقع الله را عبادت کرده باشند.

✓ اتخاذ صنم برای الله، لوازم فاسدی در بر دارد، چون شخصی که صنمی برای الله قرار داده است، معتقد شده است که الله در آن صنم حلول کرده است، و معتقد است که تصویر آن صنم شبیه تصویر الله است و او را به مخلوفاتش تشبیه کرده است، و معتقد شده است که الله دور از دسترس است و در همه جا نمی‌تواند او را عبادت کند و لذا صنمی برایش قرار داده است. و در هر حال وقتی که چنین کسی آن صنم را عبادت می‌کند، اگرچه در گمانش، او إلهی که آن صنم، رمز و سنبلش است را عبادت کرده است، اما در حقیقت او چیزی غیر از آن إله را عبادت کرده

۱- مجموع فتاوی بن باز، (حكم الإسلام في إحياء الآثار)، ج ۳ ص ۴۱۵.

است. پس وقتی برای الله صنمی قرار بدهد و آن را عبادت کند، آن صنم علی ای حال، الله نیست. پس وقتی او آن صنم را عبادت می‌کند در واقع چیزی غیر از الله را عبادت کرده است. پس ابتدائاً: کسی که صنمی برای الله قرار می‌دهد، معتقد نیست که دارد الهی غیر از الله را عبادت می‌کند، و در ثانی: عمل او کفر است، چون لازمۀ اتخاذ صنم برای الله، عبادت شدن چیزی غیر از الله است؛ چراکه آن صنم، نه همان ذات الله است و نه الله در آن حلول کرده است و نه الله آن را به عنوان رمزی برای خود قرار داده است و نه الله عبادت شدن آن صنم را برابر با عبادت شدن خودش قرار داده است. پس در نتیجه عمل او کفر است.

فرق بین کعبه و حجر الأسود با وثن و صنم

اکنون این سوال پیش می‌آید که: پس چه فرقی بین کعبه و حجر الأسود و آنچه از شعائر الله که در حکم کعبه و حجر الأسود قرار دارند، با صنم و وثن وجود دارد؟ در حالی که مسلمانان حجر الأسود را می‌بوسند و از آن تبرک می‌گیرند؟ آیا به این معناست که حجر الأسود همانند وثنی برای الله عمل می‌کند؟ و آیا کعبه به عنوان وثن محسوب می‌شود؟

در جواب باید گفت که: تفاوت بین کعبه و حجر الأسود با صنم و وثن عبارت اند از:

اولا: شخص موحّد کعبه را نمی‌پرستند امّا شخص مشرک صنم یا وثن را می‌پرستد.

دوما: شخص موحّد برای کعبه سجده نمی‌کند و نمی‌گوید کعبه را سجده می‌کنم، بلکه تنها به سوی کعبه و در جهت کعبه، برای الله سجده می‌کند. امّا شخص مشرک برای صنم یا وثن سجده می‌کند و معتقد است سجده برای صنم یا وثن در واقع سجده برای إلهی است که آن صنم یا وثن را به عنوان رمزی برایش قرار داده است.

سوما: شخص موحّد کعبه را صنم یا وثن الله نمی‌داند و معتقد نیست عبادت کعبه به معنای عبادت الله است، چراکه اگر چنین کند کعبه را وثنی برای الله قرار داده است. امّا شخص مشرک، صنم یا وثنش را عبادت می‌کند و معتقد است عبادت آن صنم یا آن وثن در واقع عبادت إلهش است.

چهارما: شخص مومن تبرک را بوسیلۀ کعبه یا حجر الأسود می‌داند نه از ذات کعبه و حجر الأسود، امّا شخص مشرک تبرک را از خود صنم یا وثن می‌داند. برای مثال مشرکان از خود ذات انواط تبرک می‌گرفتند نه اینکه معتقد باشند ذات انواط

وسیله و سببی برای تبرک باشد. چون ذات انواط را وثنی برای اللات می‌دانستند و وثن و صنم را عیناً همان إله می‌دانستند و عبادت صنم یا وثن را عبادت خود إله می‌دانستند. لذا تبرک گرفتن از ذات انواط را تبرک گرفتن از خود اللات می‌دانستند. پس شخص مومن تبرک را فقط از الله می‌داند، و وسیلۀ کسب تبرک را حجر الأسود یا کعبه می‌داند. امّا شخص مشرک تبرک را از غیر الله می‌داند.

پنجما: شخص مومن کعبه و حجر الأسود و آنچه در حکم اینها باشد را به عنوان شعائر الله تعظیم می‌دارد و تعظیم و بزرگداشت آن‌ها، عبادت غیر الله محسوب نمی‌شود، امّا شخص مشرک هرگونه تعظیمی که برای صنم و وثنش انجام بدهد، عبادت غیر الله محسوب می‌شود. چنانکه امام نووی رحمه الله می‌گوید: «فَمَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِهِ مِنْ حَيَوَانٍ أَوْ جَمَادٍ كَالصَّنَمِ عَلَى وَجْهِ التَّعْظِيمِ وَالْعِبَادَةِ لَمْ تَحِلَّ ذَبِيحَتُهُ وَكَانَ فِعْلُهُ كُفْرًا كَمَنْ يَسْجُدُ لِغَيْرِ اللهِ تَعَالَى سَجْدَةَ عِبَادَةٍ فَكَذَا لَوْ ذَبَحَ لَهُ أَوْ لِغَيْرِهِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ. (فَأَمَّا) إِذَا ذَبَحَ لِغَيْرِهِ لَا عَلَى هَذَا الْوَجْهِ بِأَنْ ضَحَّى أَوْ ذَبَحَ لِلْكَعْبَةِ تَعْظِيمًا لَهَا لِكَوْنِهَا بَيْتَ الله تعالى أَوْ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكَوْنِهِ رَسُولَ اللهِ فَهُوَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَمْنَعَ حِلَّ الذَّبِيحَةِ وَإِلَى هَذَا الْمَعْنَى يَرْجِعُ قَوْلُ الْقَائِلِ أَهْدَيْت لِلْحَرَمِ أَوْ الْكَعْبَةِ وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ الذَّبْحُ عِنْدَ اسْتِقْبَالِ السُّلْطَانِ لِأَنَّهُ اسْتِبْشَارٌ بِقُدُومِهِ نَازِلٌ مَنْزِلَةَ ذَبْحِ الْعَقِيقَةِ لِوِلَادَةِ الْمَوْلُودِ وَمِثْلُ هَذَا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ وَكَذَا السُّجُودُ لِلْغَيْرِ تَذَلُّلًا وَخُضُوعًا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ وَإِنْ كَانَ مَمْنُوعًا»؛ «پس کسی که برای غیر اوتعالی، از حیوانات یا جمادات، مثلاً برای صنم، بر وجه تعظیم و عبادات، ذبح کند ذبیحه‌اش حلال نمی‌باشد و فعل او کفر است مانند کسی که برای غیر الله تعالی سجدۀ از نوع سجدۀ عبادت کند... و امّا اگر برای غیر اوتعالی ذبح کند نه بر

این وجه، بلکه به این شکل که برای تعظیم کعبه برای کعبه قربانی کند یا ذبح کند به این خاطر که کعبه خانهٔ خداوند متعال است یا برای پیامبر صلی الله علیه وسلم به این خاطر که رسول خدا است، ذبح کند، پس این جایز نیست که حلال بودن ذبیحه‌اش منع گردد. و به همین معنا بر می‌گردد سخن گوینده‌ای که می‌گوید برای حرم یا کعبه هدیه کردم. و ذبح کردن در هنگام استقبال از سلطان هم از این قبیل است، چون چنین کاری خوشحال شدن بخاطر قدوم اوست و به منزلهٔ ذبح عقیقه برای به دنیا آمدن فرزند است. و امثال اینها موجب کفر نمی‌شود و همچنین سجده کردن برای دیگران، از روی تذلّل و خضوع موجب کفر نمی‌شود اگرچه هم ممنوع می‌باشد».